پرسش ها و پاسخ ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

موضوع:

۱. احکام؛ عقود و معاملات؛ هبه، ودیعه، عاریه، قرض و حواله
۲. اخلاق؛ مکارم اخلاق؛ توبه، استغفار و جبران گذشته

بسم الله الرحمن الرحیم

پرسش نویسنده: فاطمه تاریخ: ۱۳۹۹/۷/۱۹

با توجّه به اینکه حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی، گرفتن تمام وام‌های بانکی حتی با درصدهای کم که به عنوان کارمزد است را ربا دانسته‌اند، اگر کسی ندانسته چنین وامی گرفته و در حال دادن قسط‌های آن باشد، بعد از آگاهی از ربوی بودن آن و برگرداندن کلّ مبلغ به بانک، در حالی که سودش را بالإجبار خواهند گرفت، چگونه می‌تواند مال خود را پاک کند؟

خداوند حافظ حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی و یاران ایشان باشد.

پاسخ تاریخ: ۱۳۹۹/۷/۲۵

کسی که ربا گرفته، باید ربایی که گرفته و منافعی که از آن حاصل کرده است را به صاحبش برگرداند و استغفار کند تا خداوند او را ببخشاید، ولی کسی که ربا داده، عادتاً نمی‌تواند حقّ خود را پس بگیرد و از این رو، برای او کافی است که استغفار کند تا خداوند او را ببخشاید. همچنین، کسی که ربا گرفته، پس از برگرداندن ربایی که گرفته و منافعی که از آن حاصل کرده است، می‌تواند در مال خود تصرّف کند؛ چراکه مال حرام را از آن خارج ساخته و چنانکه روایت شده است، «لَا يُحَرِّمُ الْحَرَامُ الْحَلَالَ»[1]؛ «حرام حلال را حرام نمی‌کند»، ولی کسی که ربا داده، آیا می‌تواند در مالی که به شرط ربا قرض گرفته است و در منافع حاصل از آن، تصرّف کند؟ در این باره دو احتمال است:

۱. بنگرید به: مصنف عبد الرزاق، ج۷، ص۱۹۸؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج۳، ص۳۱۶؛ سنن سعيد بن منصور، ج۱، ص۳۹۳؛ سنن ابن ماجة، ج۱، ص۶۴۹؛ سنن الدارقطني، ج۳، ص۱۸۸؛ المعجم الأوسط للطبراني، ج۷، ص۱۸۳؛ سنن البيهقي، ج۷، ص۱۶۸ و ۱۶۹؛ النوادر للأشعري القمي، ص۹۴؛ قرب الإسناد للحميري، ص۹۷؛ الكافي للكليني، ج۵، ص۴۱۵؛ تهذيب الأحكام للطوسي، ج۷، ص۳۲۸.

۱ . احتمال نخست آن است که نمی‌تواند؛ چراکه قبول شرط ربا، کمک کردن به گناه و تعدّی است و از این رو، مشروعیّت ندارد و با این وصف، تحصیل مال از طریق آن، تحصیل مال از طریق نامشروع محسوب می‌شود؛ خصوصاً با توجّه به اینکه قرض‌دهنده، به شرط ربا قرض داده و این یعنی بدون قبول آن راضی به تصرّف در مالش نبوده و با این وصف، جواز تصرّف در مال او مبتنی بر قبول شرط رباست که حرام است. وانگهی دادن ربا حتّی پس از قبول شرط آن جایز نیست و از این رو، تصرّف در مال قرض‌دهنده مانند تصرّف در مال مردم بدون رضایت آنان است که حرام است. به عبارت دیگر، کسی که به شرط ربا قرض گرفته، در میان دو حرام گرفتار است: حرمت تصرّف در مالی که با شرطی حرام به دست آورده است در صورتی که ربا را بدهد و حرمت تصرّف در مال مردم بدون رضایت آنان در صورتی که ربا را ندهد و با این وصف، تصرّف او در مالی که به شرط ربا قرض گرفته، در هر حال حرام است و تبعاً منافعی که به وسیله‌ی آن به دست آورده است نیز حرام محسوب می‌شود.

۲ . احتمال دیگر آن است که می‌تواند؛ چراکه هر چند قبول شرط ربا مشروع نیست، قرض گرفتن مشروع است و شرط ربا در ضمن قرض، شرط باطل در ضمن معامله‌ای صحیح محسوب می‌شود که به اصل معامله آسیبی نمی‌رساند. بنابراین، قرض‌گیرنده‌ای که به شرط ربا قرض گرفته است، می‌تواند در مال قرض‌دهنده تصرّف کند و ربایی که شرط شده است را نیز به او ندهد؛ چراکه او به تصرّف در مال خود اذن داده و فقط شرطش باطل بوده و برای او حقّی ایجاد نکرده و این مانند قضیّه‌ی «بریرة» کنیزی در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است که از عایشه خواست تا او را بخرد و آزاد کند، در حالی که صاحبانش تنها به این شرط او را می‌فروختند که ولاء او برای آنان باشد[1]. پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به عایشه فرمود: «اشْتَرِيهَا، فَأَعْتِقِيهَا وَلْيَشْتَرِطُوا مَا شَاءُوا»؛ «او را بخر و آزاد کن و آنان هر چه می‌خواهند شرط کنند»، یا فرمود: «اشْتَرِطِي لَهُمُ الْوَلَاءَ، فَإِنَّ الْوَلَاءَ لِمَنْ أَعْتَقَ»؛ «شرط ولاء را برایشان قبول کن. ولاء برای کسی است که (برده را) آزاد کرده است». پس عایشه شرط آنان را پذیرفت و بریرة را خرید و آزاد کرد. سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در مسجد فرمود: «مَا بَالُ أُنَاسٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ، وَإِنْ شَرَطَهُ مِائَةَ مَرَّةٍ، شَرْطُ اللَّهِ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ»؛ «برخی را چه می‌شود که چیزهایی را شرط می‌کنند که در کتاب خدا نیامده است؟ هر کس چیزی را شرط کند که در کتاب خدا نیامده است برای او نیست،

۱ . منظور از ولاء، «ولاء عتق» است که سبب می‌شود آزادکننده‌ی برده با شرایطی از او ارث ببرد.

اگرچه صد بار آن را شرط کرده باشد. شرط خدا سزاوارتر و پایدارتر است»[۱]. به این ترتیب، عایشه بریرة را با قبول شرطی باطل خرید و آزاد کرد و از اینجا دانسته می‌شود که قبول شرط ربا در قرض، موجب بطلان قرض و حرمت تصرّف در مال قرض‌دهنده نمی‌شود، بلکه چه بسا حرام هم نیست.

ولی انصاف آن است که احتمال نخست به حق نزدیک‌تر است؛ چراکه بطلان شرط در ضمن معامله، هرگاه تنها انگیزه یا انگیزه‌ی اصلی معامله‌کننده باشد، موجب بطلان معامله می‌شود؛ با توجّه به اینکه رضایت معامله‌کننده مشروط به آن بوده و رضایت لازم در معامله، رضایت آگاهانه است و رضایت ناآگاهانه، «غبن» و «غرور» محسوب می‌شود که معامله را دچار اشکال می‌کند[۲]. بنابراین، کسی که با قبول شرط ربا قرض گرفته، اگر قصد عمل به شرط را نداشته باشد، قرض‌دهنده را فریب داده و مال او را بدون رضایتش گرفته و اگر قصد عمل به شرط را داشته باشد، عمل به شرط برای او حرام است و عمل حرام نمی‌تواند سبب رسیدن او به مالی حلال شود.

اما درباره‌ی روایت بریرة، میان عالمان مسلمان اختلاف است؛ به این ترتیب که برخی مانند شافعي معتقدند که عبارت «اشْتَرِطِي لَهُمُ الْوَلَاءَ»؛ «شرط ولاء را برایشان قبول کن» خطای راوی است؛ چراکه از یک سو، تنها در روایت هشام بن عروة آمده و در روایت دیگران نیامده است و از سوی دیگر، ممکن نیست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم همسر خود را به قبول شرطی باطل و نامشروع امر کند تا از این طریق، مملوک کسی را بر خلاف رضایت او به دست آورد و برخی دیگر مانند مزني گفته‌اند که «لَهُمُ» در عبارت «اشْتَرِطِي لَهُمُ الْوَلَاءَ»، به معنای «عَلَيْهِمْ» آمده و مراد از آن این است که عایشه با آنان شرط کند که ولاء برای خودش باشد، نه برای آنان؛ چنانکه مثلاً در سخن خداوند آمده است: ﴿لَهُمُ اللَّعْنَةُ﴾[۳]، در حالی که مراد «علیهم اللعنة» است و برخی دیگر مانند ابن أبي هريرة گفته‌اند که مراد از «اشْتَرِطِي لَهُمُ الْوَلَاءَ»؛ «شرط ولاء را برایشان قبول کن»، امر نیست، بلکه توبیخ و تهدید است؛ مانند سخن خداوند که فرموده است:

---

۱ . برای این روایت، بنگرید به: موطأ مالك، ج۲، ص۴۰۹؛ مسند الشافعي، ص۱۷۴؛ مصنف عبد الرزاق، ج۹، ص۷؛ مسند إسحاق بن راهويه، ج۲، ص۲۴۶؛ مسند عبد اللّه بن المبارك، ج۱، ص۱۳۷؛ المنتقى لابن الجارود، ج۱، ص۲۴۶؛ صحيح البخاري، ج۳، ص۷۳ و۱۹۱؛ صحيح مسلم، ج۲، ص۱۴۱؛ سنن النسائي، ج۶، ص۱۶۴؛ مسند أبي يعلى، ج۷، ص۴۱۱؛ مستخرج أبي عوانة، ج۳، ص۲۳۳؛ شرح مشكل الآثار للطحاوي، ج۱۱، ص۲۱۴؛ سنن الدارقطني، ج۳، ص۴۱۶؛ المعجم الأوسط للطبراني، ج۴، ص۱۱۹؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج۱۰، ص۵۶۸.

۲ . «غبن» متضرّر شدن و «غرور» فریب خوردن یک طرف معامله به خاطر جهل به واقعیّت است.

۳ . رعد/ ۲۵

﴿فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ﴾[۱]؛ «پس هر چه به جز او می‌خواهید را بپرستید» و فرموده است: ﴿اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾[۲]؛ «هر کاری که می‌خواهید بکنید؛ زیرا او به کاری که می‌کنید بیناست» و برخی دیگر از عالمان، احتمالات دیگری را نیز ذکر کرده‌اند و با این وصف، نمی‌توان روایت مذکور را دلیلی بر صحّت معامله‌ی مبتنی بر شرط باطل و نامشروع یا جواز قبول چنین شرطی دانست.

بنابراین، أظهر آن است که قرض‌گیرنده نمی‌تواند در مالی که به شرط ربا قرض گرفته است تصرّف کند، بلکه باید آن را بدون دادن ربا برگرداند و بابت قبول شرط ربا استغفار کند، مگر اینکه قرض‌دهنده شرط ربا را ملغی گرداند. با این حال، اگر قرض‌گیرنده در مالی که به شرط ربا قرض گرفته است تصرّف کرده باشد نیز ملزم به برگرداندن آن با دادن ربا نیست، بلکه باید آن را -در صورت امکان- بدون دادن ربا برگرداند و بابت تصرّف در آن و قبول شرط ربا استغفار کند، اگر چه قرض‌دهنده کراهت داشته باشد؛ چراکه کراهت قرض‌دهنده، در حقیقت از او نیست، بلکه از حکم خداوند است و تبعاً مجوّزی برای ارتکاب گناه محسوب نمی‌شود. همچنین، اگر تصرّف در مال برای قرض‌گیرنده منافعی به دنبال آورده باشد نیز ملزم نیست که منافع آن را به قرض‌دهنده بدهد؛ زیرا هر چند قرض‌دهنده راضی به تصرّف در مال خود بدون دادن ربا نبوده و قرض‌گیرنده بدون دادن ربا در مال او تصرّف کرده و با این تصرّف، به منافعی دست یافته، قرض‌دهنده خود اقدام به قرض دادن با شرطی باطل و نامشروع کرده و بنا بر «قاعده‌ی اقدام» مستحقّ چیزی بیش از مالی که قرض داده است نیست[۳]. فارغ از آنکه وقتی قرض گرفتن به شرط ربا حرام است و نمی‌تواند سبب کسب مالی حلال شود، قرض دادن به شرط ربا به طریق اولی حرام است و نمی‌تواند سبب کسب مالی حلال شود و با این وصف، منافع حاصل از قرض ربوی، نه برای قرض‌گیرنده است و نه برای قرض‌دهنده و از این رو، ناگزیر عین یا مثل یا قیمت آن‌ها در راه خداوند انفاق می‌شود.

این مصداق توبه برای کسی است که مالی را به شرط ربا قرض گرفته و در آن تصرّف کرده و با آن به منافعی معیّن دست یافته است، خواه به شرط ربا عمل کرده باشد و خواه به آن عمل نکرده باشد، ولی اگر منافعی که با آن به دست آورده است معیّن نباشد، بلکه با اموال او مخلوط شده

---

۱. زمر/ ۱۵

۲. فصّلت/ ۴۰

۳. «قاعده‌ی اقدام» حاکی از آن است که اگر کسی با علم و اختیار، خود را در معرض ضرر قرار دهد، نباید از دیگران توقّع جبران ضررش را داشته باشد.

باشد، باید به قدری از اموال خود در راه خداوند انفاق کند تا اطمینان یابد که چیزی از آن‌ها در اموال او باقی نمانده است؛ هر چند روایاتی از اهل بیت رسیده حاکی از آنکه دادن خمس اموال برای او کافی است؛ مانند روایتی که در آن آمده است: «أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقَالَ: إِنِّي كَسَبْتُ مَالًا أَغْمَضْتُ فِي مَطَالِبِهِ حَلَالًا وَحَرَامًا، وَقَدْ أَرَدْتُ التَّوْبَةَ وَلَا أَدْرِي الْحَلَالَ مِنْهُ وَالْحَرَامَ وَقَدِ اخْتَلَطَ عَلَيَّ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ: تَصَدَّقْ بِخُمُسِ مَالِكَ، فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ رَضِيَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْخُمُسِ، وَسَائِرُ الْأَمْوَالِ لَكَ حَلَالٌ»[1]؛ «مردی به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: من مالی کسب کرده‌ام که در بند حلال و حرامش نبوده‌ام و اکنون تصمیم گرفته‌ام که توبه کنم، ولی حلالش را از حرام نمی‌شناسم و به هم آمیخته شده است، پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خمس مالت را صدقه بده؛ چراکه خداوند بلندمرتبه به خمس چیزها راضی شده و باقی اموالت برای تو حلال خواهد بود» و روایت دیگری که در آن آمده است: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَصَبْتُ مَالًا أَغْمَضْتُ فِيهِ أَفَلِي تَوْبَةٌ؟ قَالَ: ائْتِنِي بِخُمُسِهِ، فَأَتَاهُ بِخُمُسِهِ، فَقَالَ: هُوَ لَكَ، إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا تَابَ تَابَ مَالُهُ مَعَهُ»[2]؛ «مردی به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من مالی به دست آورده‌ام که چشمم را به روی (حلال و حرام) آن بسته بودم، آیا توبه‌ای برای من ممکن است؟ فرمود: خمس آن را برای من بیاور، پس خمس آن را برای او آورد، پس فرمود: باقی آن برای توست؛ چراکه وقتی انسان توبه می‌کند، مالش هم به همراه او توبه می‌کند».

به هر حال، شکّی نیست که جلوگیری از ورود حرام به اموال از بیرون کردن آن پس از ورود آسان‌تر است و از این رو، مؤمنان باید بکوشند که از ورود حرام به اموال خود جلوگیری کنند، ولی اگر ناخواسته یا نادانسته حرامی به اموال آنان راه یافت، چاره‌ای جز بیرون کردن آن ندارند، اگرچه بسیار دشوار باشد؛ زیرا مثل حرام در میان اموال، مثل آتش در میان آن‌هاست که هر چه دیرتر خاموش شود، مقدار بیشتری از آن‌ها را می‌سوزاند یا سیاه می‌کند، تا جایی که دیگر هیچ مال سالم و پاکیزه‌ای باقی نمی‌ماند و برای نجات باید دست از همه‌ی اموال خود شست و از نو شروع کرد و این کاری بسیار دشوار است که تنها از کسانی با ایمان و تقوایی عظیم ساخته است؛ مانند جوانی که عليّ بن أبي حمزة از او یاد کرده و گفته است: «كَانَ لِي صَدِيقٌ مِنْ كُتَّابِ بَنِي أُمَيَّةَ، فَقَالَ لِي: اسْتَأْذِنْ لِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ عَلَيْهِ، فَأَذِنَ لَهُ، فَلَمَّا أَنْ دَخَلَ سَلَّمَ وَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي كُنْتُ فِي دِيوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَأَصَبْتُ مِنْ دُنْيَاهُمْ

۱. المحاسن للبرقي، ج۲، ص۳۲۱؛ الكافي للكليني، ج۵، ص۱۲۵؛ تهذيب الأحكام للطوسي، ج۶، ص۳۶۸
۲. من لا يحضره الفقيه لابن بابويه، ج۲، ص۴۳

مَالًا كَثِيرًا وَأَغْمَضْتُ فِي مَطَالِبِهِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: لَوْ لَا أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ وَجَدُوا مَنْ يَكْتُبُ لَهُمْ وَيَجْبِي لَهُمُ الْفَيْءَ وَيُقَاتِلُ عَنْهُمْ وَيَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبُونَا حَقَّنَا، وَلَوْ تَرَكَهُمُ النَّاسُ وَمَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا وَجَدُوا شَيْئًا إِلَّا مَا وَقَعَ فِي أَيْدِيهِمْ، قَالَ: فَقَالَ الْفَتَى: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَهَلْ لِي مَخْرَجٌ مِنْهُ؟ قَالَ: إِنْ قُلْتُ لَكَ تَفْعَلُ؟ قَالَ: أَفْعَلُ، قَالَ لَهُ: فَاخْرُجْ مِنْ جَمِيعِ مَا اكْتَسَبْتَ فِي دِيوَانِهِمْ، فَمَنْ عَرَفْتَ مِنْهُمْ رَدَدْتَ عَلَيْهِ مَالَهُ، وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ، وَأَنَا أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ، قَالَ: فَأَطْرَقَ الْفَتَى رَأْسَهُ طَوِيلًا، ثُمَّ قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ: فَرَجَعَ الْفَتَى مَعَنَا إِلَى الْكُوفَةِ، فَمَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى ثِيَابَهُ الَّتِي كَانَتْ عَلَى بَدَنِهِ، قَالَ: فَقَسَمْتُ لَهُ قِسْمَةً وَاشْتَرَيْنَا لَهُ ثِيَابًا وَبَعَثْنَا إِلَيْهِ بِنَفَقَةٍ، قَالَ: فَمَا أَتَى عَلَيْهِ إِلَّا أَشْهُرٌ قَلَائِلُ حَتَّى مَرِضَ، فَكُنَّا نَعُودُهُ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا وَهُوَ فِي السَّوْقِ، قَالَ: فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ، وَفَى لِي وَاللَّهِ صَاحِبُكَ، قَالَ: ثُمَّ مَاتَ، فَتَوَلَّيْنَا أَمْرَهُ، فَخَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، وَفَيْنَا وَاللَّهِ لِصَاحِبِكَ، قَالَ: فَقُلْتُ: صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَكَذَا وَاللَّهِ قَالَ لِي عِنْدَ مَوْتِهِ»[1]؛ «من دوستی داشتم که از منشی‌های بنی أمیّه بود، پس روزی به من گفت: برایم از ابو عبد الله (امام جعفر صادق) علیه السلام اذن ملاقات بگیر، پس برایش اذن گرفتم و آن حضرت به او اذن داد. پس چون وارد شد، سلام کرد و نشست و سپس گفت: فدایت شوم، من در نظام این قوم بودم و از دنیایشان مال بسیاری به دست آوردم و چشم خود را به روی (حلال و حرامش) بستم. پس ابو عبد الله علیه السلام فرمود: اگر بنی امیّه کسانی را نمی‌یافتند که برایشان بنویسند و دارایی کسب کنند و بجنگند و در جماعت‌شان حضور داشته باشند، نمی‌توانستند حقّ ما را از ما بگیرند و اگر مردم آنان را به حال خود رها می‌کردند، چیزی نمی‌یافتند مگر چیزی (اندک) که به دستشان بیفتد. جوان گفت: فدایت شوم، آیا راه نجاتی برای من هست؟ فرمود: اگر بگویم انجام می‌دهی؟ گفت: انجام می‌دهم. فرمود: هر چیزی که در نظام این‌ها به دست آورده‌ای را رها کن. هر مالی که صاحبش را می‌شناسی به صاحبش برگردان و هر مالی که نمی‌شناسی را صدقه بده. آن گاه من بهشت را نزد خداوند برای تو ضامن هستم[2]. پس جوان مدّتی طولانی به فکر فرو رفت و سپس گفت: انجام می‌دهم فدایت شوم. ابن أبي حمزة می‌گوید: پس جوان با ما به کوفه برگشت و هیچ چیز از آنچه بر روی زمین داشت را باقی نگذاشت مگر اینکه (به صاحبش یا در راه خدا) بخشید، حتّی لباسی که بر تنش بود. پس من برایش پولی جمع کردم و برایش لباسی خریدیم و کمک‌هزینه‌ای فرستادیم. پس چند ماه بیشتر نگذشت

١ . الكافي للكليني، ج٥، ص١٠٦؛ تهذيب الأحكام للطوسي، ج٦، ص٣٣١

٢ . یعنی از باب شفاعت یا از این باب که هر کس چنین ایمان و تقوایی داشته باشد، به فضل خداوند از اهل بهشت خواهد بود.

که بیمار شد و ما به عیادتش می‌رفتیم. پس روزی به نزدش آمدم در حالی که در بستر مرگ بود، پس چشمانش را گشود و گفت: علی! به خدا سوگند دوستت (امام جعفر صادق علیه السلام) به وعده‌ای که به من داد وفا کرد! سپس از دنیا رفت. پس او را به خاک سپردیم. سپس من به نزد ابو عبد الله علیه السلام آمدم، پس (او که از سرنوشت جوان اطلاع یافته بود) وقتی من را دید فرمود: علی! به خدا سوگند به وعده‌ای که به دوستت دادیم وفا کردیم. گفتم: راست می‌گویی فدایت شوم، او قبل از مرگش همین را به من گفت».

خداوند به ما و شما توفیق ایمان و تقوایی عظیم عطا فرماید تا از حرام دوری کنیم و شایسته‌ی بهشت باشیم و عاقبت بخیر شویم.

